

پنجشنبه ۶ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۶

صبح سوار شده رفتم منزل علاءالدوله. بعد آمدم بیرون، رفتم خانه سردار مؤید؛ چون هشت نه ماه بود به زیارت ارض اقدس مشرف شده بود، چند روز است مراجعت کرده است. منزلش نبود. کارت گذارده رفتم خانه وزیر حضور. او هم تقریباً یک سال بود فرنگستان رفته بود چند روز است مراجعت کرده است. او هم نبود. بعد سوار شده آمدم منزل. قدری روزنامه نوشتم.

امروز در عدلیه، استنطاق آقا سید علی آقا یزدی است. چون در چند شب قبل یک اعلانی که خلاصه اش تفتین بین دولت و ملت بوده است، از قول جماعت بایه (به) در و دیوارهای شهر می چسبانیدند، او را گرفته اند. بعد که معلوم می شود آدم آقا سید علی آقا یزدی بوده است و حالا از انجمن ها نماینده در دیوانخانه جمع شده اند، (و) استنطاق می کنند، تا بعد چه شود.

دیگر از اخبار تازه این است که: ارومیه را مجدداً عشایر چایپده اند. قتل و غارت زیادی شده است. تقریباً بیست پارچه ده را خراب کرده اند. ده دوازده روز است که این صحبت های توی مردم است (و در) انجمن ها حرف می زنند. وزیر مقخم، دیروز از فرنگستان آمده، از او دیدن کردیم. یک سال درست سفرش طول کشیده است.

جمعه ۷ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۶

رفتم حمام. بیرون آمدم. آصف السلطنه، حاجی مبارک خان، خواجه سرورالدوله، آقا شیخ، معلم پسرهای حضرت اقدس آقای نایب السلطنه و آقا سید هم که معلم است آمده بودند. مدتی صحبت می کردیم.

باری عصری سوار شد، رفتم منزل نظام السلطنه. حشمت الدوله، وکیل الدوله، معتمدالخاقان، سردار منصور، مجدالاسلام رئیس روزنامه ندای وطن و کشکول (و) جمعی بودند.

شنبه ۸ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۶

رفتم حمام، بیرون آمده، آب، هندبا خوردم. بعد آصف الدوله با آجودان حضور آمدند. آصف السلطنه از طرف بندگان اعلیحضرت همایونی، حامل به دستخطی بودند که مفادش از اینقرار است:

کاغذ و پاکت تاج دار که زیرش نوشته شده است:

طهران در قصر گلستان

دستخط:

عزیز السلطان- من نهایت الثنات و مرحمت را در حق شما داشته و دارم. چند روز است به حضور نیآمده اید. مخصوصاً به آصف السلطنه مقرر فرمودیم که فردا صبح شما را برداشته، به حضور بیاورد. باید شما همه روزه حاضر خدمت باشید و از خدمتگزاری و مراقبت در نوکری غفلت ننمائید.

فی شهر ربیع الثانی ۱۳۲۶:

باری بوسیده، تشکراتی که درخور حق سلطنت است، بجای آوردم. آصف السلطنه رفته، رفتم اندرون. از اخبار تازه این است که مستوفی الممالک باز وزیر جنگ شده است. وزیر افخم حالیه که پسر وزیر دربار باشد لقب امین الملکی را به او دادند. معین الدوله، حاکم مازندران شده است. به یک روایت، انتظام الدوله نایب الحکومه شده است ولی هنوز درست معلوم نیست.

باری با آجودان حضور، رفتیم به خانه مستوفی الممالک برای تبریک، نبود. بعد، آدم وزیر داخله آمد، که وزیر داخله با مستوفی الممالک رفتند (به) مجلس. از آنجا می آیند خدمت شما. بعد با جلال الدوله مراجعت به عمارت کردیم. توی حیاط صندلی گذارده نشستیم، علاء الدوله (و) وزیر نظام هم آمدند.

از قرار معلوم، این کار را جلال الدوله، علاء الدوله، وزیر نظام (و) امیر نظام

کرده‌اند. یعنی این کار را اینها، پیش پای مستوفی الممالک گذارده‌اند و خیال دارند قشون را هم میانه خود این چهار نفر تقسیم بکنند؛ یعنی چهار سردار باشند. تا خداوند چه مقدر فرموده باشد.

العبدُ يدبّر والله يقدر.

هزار نقش برآرد زمانه و نبود یکی چنان که در آئینه تصور ماست خیلی صحبت شد. گویا بعضی از سردار هم در این انجمن باشند. مقتداری نگذشت که نظام السلطنه و وزیر داخله با مستوفی الممالک آمدند. بعد از این که صحبت های رسمانه شد، می‌خواستند محرمانه کنکاش بکنند. برخاسته آمدم منزل.

یکشنبه ۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۶

سوار شده رفتم منزل آصف السلطنه؛ بعد با هم سوار شده رفتیم در خانه. امروز سردارها و صاحب منصبان را در عمارت خورشید خبر کرده‌اند جمع بشوند، چون مستوفی الممالک آنجا خواهد آمد. من که رفتم هنوز سردارها نیامده بودند. من رفتم توی باغ، گردش کرده، بعد رفتم عمارت خورشید. جلال الدوله، امیر نظام، وزیر نظام، سردار افخم، علاء الدوله، مجدالدوله، سردار منصور، ظفرالدوله، سردار ناصر، مقبل السلطنه، نصرالملک، نظم الدوله، خود مستوفی الممالک با نظام السلطنه از در خانه آمدند.

مشیرالدوله هم چند روزی است، اصرار دارد که استعفا بکند با موتمن الملک برادرش. امروز علاءالدوله رفته هر دوی اینها را آورده که سرکار خودشان باشند. تا خداوند چه مقدر فرموده باشد.

باری صاحب منصبان اطریشی با معلمین آمدند، مبارک باد گفتند. در واقع این بار چهارم است که من در این اطاق در عرض این یک ساله می‌بینم: اول در وزارت جنگ

آقای نایب السلطنه که بایست سردارها بنشینند مشورت بکنند، بعد انجمن امراء، سوم باز سردارها بنشینند، برای عمل تربیت نظام حرف بزنند. چهارم هم که همین است. باید به خدا پناه برد و از او توفیق خواست. باری قدری تماشا کرده، تفکر کردم، برخاسته با آصف السلطنه رفتم خدمت شاه. در اطاق برلیان نشسته بودند. شرفیاب شده، اظهار مرحمت نسبت به این غلام خودشان فرمودند.

عصری سوار شده رفتم دیدن امین الدوله که مدت هفت هشت ماه بود رفته بود رشت سردارانش در لشت نشاء. سه چهار روز است آمده است. آنجا امام جمعه، اعتمادالحرم، نظم الدوله، حاجی آقا برات، حکیم الممالک، محتشم السلطنه، میرزا ابوالقاسم خان منشی سفارت روس و مشیرالملک آمدند و رفتند.

دوشنبه ۱۰ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۶

شاهزاده موثق الدوله آمدند، با حاجی امین الخاقان. رفتم بیرون مدتی صحبت کردیم. آنها رفتند. آدمم اندرون دوباره گفتند: وزیر حضور آمده است، رفتم او را دیدم. فخر السلطنه، زن عین الدوله، که لقب مهد علیائی داشت و چندی بود رفته بود خراسان پیش عین الدوله؛ پریشب به مرض سکنه مرحوم می شود.

مغرب سوار شده، رفتم منزل نظام السلطنه. سردار فیروز و برهان الدوله و مجدالاسلام و جمعی بودند.

سه شنبه ۱۱ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۶

سوار شده، رفتم خانه آقای آقا میرزا سید علی پسر آقای آقا سید عبدالله. بعد با هم رفتیم خدمت خود آقای آقا سید عبدالله. شیخ مهدی عرب که دخترش عروس آقاست، و لولهنکش خیلی آب می گیرد آنجا بود. آقا سید محمد روضه خوان شیرازی

و ملک‌المتکلمین و از این قبیل بودند.

یک زن آبرومندی هم آمده، اظهار کرد پریشان شده‌ام، شاهزاده هم هستم، چیزی به من مرحمت بفرمائید! آقا سید عبدالله به من حواله فرمودند؛ یک اشرفی دادم. بعد برخاسته آمدم منزل شاهزاده مؤیدالدوله. نظام‌الملک و حاجی صدرالسلطنه آنجا بودند.

دیشب شاهزاده نصرالله خان تلگرافچی، مرحوم شده، گویا ناخوش هم نبوده است، سکنه کرده است.

باری صرف نهار کردم، استراحت شد، عصری آمدم بیرون. حاجی امین‌الخاقان و انتخاب‌السلطنه برادر منشی‌الممالک بودند.

چهارشنبه ۱۲ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

دو ساعت به غروب، رفته امیریه، حضور حضرت اقدس آقای نایب‌السلطنه. تا ساعت سه از شب رفته امیریه بودم، آقا را مفصلاً زیارت کردم. امروز عصر تگرگ زیاد و درشتی هم آمد، به قدر یک فندق کوچک.

پنجشنبه ۱۳ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

زمین‌ها گل شده است. سوار اسب ترکمانی شده، رفته در خانه. به خاکپای مبارک شرفیاب شدم، از آنجا آمدم اطاق خورشید. جلال‌الدوله، امیر نظام، سردار افخم، امیر معظم سردار منصور (و) مجدالدوله آنجا بودند. خود مستوفی‌الممالک وزیر جنگ، رفته بودند به مجلس شورای ملی. از آنجا هم رفتند منزل وزیر داخله؛ ولی جلال‌الدوله صاحب خانگی می‌کرد. حکومت کرمانشاهان و کردستان را هم دادند به شاهزاده ظفرالسلطنه.

با مجدالدوله سوار شدم، آمدم خانۀ حاجی معین السلطان. زیر بالاخانه‌هایش، چند عدد دکان درست کرده است؛ یکی را به احمد خان سمسار اجاره داده است. اگر چه بیچاره، این روزها ورشکست شده است، ولی باز قدری اسباب واخورده دارد. یک فونوگراف داشت، قدری زد.

امشب، عید بندگان اعلیحضرت همایونی است. به واسطه اغتشاش ارومیه و کشتاری که در آنجا شده است. خود دولت هیچ عید نمی‌گیرد.

خرج مهمانی سفر و غیره را هم که در این عید مصرف می‌شد، برای بازماندگان آن صفحات دادند. ولی مجلس شورای ملی و تمام انجمن‌ها چراغانی می‌کنند و عید می‌گیرند. باری یک ساعت از شب رفته، رفته، رفته، پیش رئیس شربت خوردم و تبریک گفتم. از آنجا رفته انجمن آذربایجان. آنجا هم شربت خورده تبریک گفتم.

انجمن‌ها نماینده می‌فرستادند به انجمن‌های همدیگر. در مجلس هم، شاگردهای مدرسه‌ها می‌آمدند مبارک باد می‌گفتند و زنده‌باد مشروطه، زنده‌باد پادشاه مشروطه خواه! «می‌گفتند» بعضی‌ها شعر می‌خواندند، فردا شب هم چراغانی خواهد شد. اشخاصی را که برای شاه بمب انداخته بودند و استنطاق کرده بودند (و) یک درجه مقصر بودند امروز مرخص شدند. مخصوصاً حیدرخان که دولت روس می‌خواست بفرستد «سیبری» و انجمن‌ها مانع شدند، امروز مرخص شد.

آن هفت نفر که فریدون گبر را کشته بودند (و) چندی بود در دیوانخانه عدلیه حبس بودند و بعد برده بودند ادارهٔ نظمیه، پریش دیوار را سوراخ کرده فرار کرده‌اند.

جمعه ۱۴ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۶

سوار شده، رفته عمارت خورشید. وزیر جنگ، جلال‌الدوله، امیر نظام، وزیر نظام، علاء‌الدوله، مجدالدوله، سردار افخم، سردار منصور، سردار ناصر.

شجاع‌السلطنه، امیر اعظم که آجودان حضور امرای تومان (و) صاحب‌منصبان توپخانه و بعضی از افواج تماماً حاضر بودند. دیشب تمام با لباس نیم‌رسمی خبر کرده بودند. امروز، لباس رسمی خبر کرده‌اند. بعضی‌ها که هیچ لباس نپوشیده بودند. هرج و مرج عجیبی است!

باری بعد از رفتن سفر تماماً رفتیم شرفیاب خاکپای مبارک شدیم در اطاق برلیان. اول می‌خواستند که در نارنجستان تشریف بیاورند، بعد من گفتم به وزیر نظام که تمام طبقات در اطاق شرفیاب شده‌اند. اهل نظام (این) قدر خاک بر سر هستند؟! بعد بنامد که در اطاق برلیان برویم.

رفتیم شرفیاب شدیم، از هر کس پرسیدند که چند فوج در طهران است؟، هیچ کس (نمیدانستم)، اسم فوج چیست، بلد نبودند. باری تبریکی گفته برگشتیم. وقتی که رفتیم توی اطاق حضور شاه، سردار ناصر نخواست زیر دست کسی بایستد. خودش تنها یک طرف ایستاده، بسیار حرکت خنکی بود.

سرِ صف، من ایستاده بودم، زیر دست من سردار افخم، بعد امرای تومان و ایشان تنها ایستاده بودند.

عصری هم سوار شده، با بشیر حضور رفتیم خانه امان‌الله میرزا. خانه امان‌الله میرزا بسیار قشنگ شده است. تا غروب آنجا بودم. بعد سوار شده رفتم خانه معبر الممالک. خود خان با مستوفی الممالک پیش تاج‌الدوله بودند. بعد سوار شده آمدم رو به منزل. سر راه، نزدیک انجمن برادران دروازه قزوین رسیدم، دیدم موزیک می‌زنند. پیاده شده رفتم. خیلی احترامات کردند. گفتند: زنده باد سردار مشروطه طلب.

میرزا سلیمان خان که حالا لشکر نویس باشی است، در انجمن عضویت دارد. آنجا نشسته، حکمرانی می‌کرد. بعد تقی‌زاده آمد. برای او خیلی داد و فریاد زدند. امروز نظام‌السلطنه وزیر داخله، جدا استعفا کرده است قبول هم شده است.

شنبه ۱۵ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۶

عصری رفتم منزل حاجی آصف الدوله از او دیدن کردم. سردار فیروز، مجدالاسلام، سپهر و سالار معزز (و) جمعی آنجا بودند.

یکشنبه ۱۶ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۶

سوار شده رفتم در خانه، شرفیاب آستان مبارک شدم. وزراء (و) اعیان (و) سردارها تماماً جمع بودند. (در) گفتگوی وزیر داخله و تعیین رئیس الوزراء بودند. چیزی معلوم نشد. لقب احتشام الملکی را به شاهزاده معین دربار داده‌اند. (از) آنجا آدمم عمارت خورشید پیش مستوفی الممالک، قدری نشسته مراجعت به منزل کردم.

دوشنبه ۱۷ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۶

امروز سرکار خاصه خانم با اعزاز السلطنه و علیقلی میرزا، از صبح اینجا شریف می‌آوردند.

حاجی معین السلطان، جلال الملک، حاجی امین الخاقان، آقا میرزا آقاخان (و) آقا میرزا عبدالله حکیم‌باشی حضرت اقدس آفای نایب السلطنه، ملقب به معزالحکماء، بودند.

سه‌شنبه ۱۸ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۶

سوار شده رفتم در خانه. هر کس را (که) بخواهید بود. شاه هم بیرون تشریف نیآوردند. من هم آدمم عمارت خورشید، پیش مستوفی الممالک.

جلال الدوله، مجدالدوله، وزیر نظام، علاءالدوله، امیراعظم، معین الدوله، سردار افخم، سردار ناصرالدوله، آجودان حضور، آجودان باشی بودند.

فوج هفتم شقاقی امیرنظام، چندی است رفته‌اند مسجد شاه، بست نشسته‌اند.

می‌گویند؛ امیرنظام را نمی‌خواهیم. موجب هم نمی‌خواهیم. بعضی گفت وگوها دارند. امروز قرار شد که فوج از امیرنظام، خلع بشود (و) در تحت ریاست خود وزیر جنگ باشند، تا معلوم بشود که تقصیر کجا است، آن وقت حکمش بشود.

چهارشنبه ۱۹ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

امروز اندرون، از صبح خانه نگارالملک زین‌سعدالملک مهمان بودند. عصری رفتم منزل امیر اعظم. ریاست محاکمات عسگریه را به او دادند. بعضی از صاحبمنصب‌های فضول بودند.

پنجشنبه ۲۰ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

رفتیم دکان سیاوش خان برادر ناصر همایون. بعضی اسباب‌های خرازی آورده است. مدتی بود فرنگستان بود. یک نفر دختر هم آورده، در دکانش بود و اسباب می‌فروخت. دختر هم بدگل نیست. قدری کارت‌پستال خریده، آمدم منزل.

جمعه ۲۱ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

نیم ساعت به غروب رفتم پارک ظل‌السلطان، پیش جلال‌الدوله. هرمز میرزا (و) علاءالدوله آنجا بودند.

شنبه ۲۲ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

سوار شده رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم با وزیر جنگ. بعد رفتم عمارت خورشید پیش مستوفی‌الممالک. آجودان‌باشی هم امروز مرخص شده رفت که برود قزوین، فوج قزوین با فوج

خلج را بیرد تبریز، ضیاءالملک هم مرخص شد، رفت همدان سر دهاتش.
 اخبار تازه این است که: در سر حدود ایران با روس، گفت و گوست در پيله سوار. چند
 آزاده توپ با سوار آمده، مطالبه خون آن صاحب منصبی که در استرآباد کشته‌اند، می‌کنند.
 شاهسون‌ها هم از روس خیلی کشته‌اند. خداوند عاقبتش را به خیر کند.

یکشنبه ۲۳ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

سوار شده رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شده، مراجعت به منزل
 کردم. تکلیف وزراء هنوز معلوم نیست. بعضی‌ها می‌گویند: صنیع‌الدوله رئیس‌الوزراء
 شده ولی هنوز صحیح نیست. محتشم‌السلطنه را برای وزرات داخله می‌گویند از سر حد
 خواسته‌اند. روایت مختلف است. بعضی‌ها می‌گویند خواهد آمد، بعضی‌ها می‌گویند
 قبول نکرده است.

دوشنبه ۲۴ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

مقبل‌الدوله آمده خداحافظ کرد که فردا صبح می‌رود به طرف کجور (و)
 کلاردشت. به ریاست سوار «خواجه و ندبر» قرار گردیده است.
 عصری رفتم به انجمن سرچشمه که موثق‌الملک رئیس آن انجمن است. انجمن
 سرچشمه بسیار فکسنی است. بی‌جهت مدتی ما را معطل کردند. سردار امجد،
 صدیق‌الدوله، حکیم‌الهی و جمعی بودند.

سه‌شنبه ۲۵ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

امروز در دیوانخانه عدلیه، قاتل‌های فریدون را مجازات داده‌اند. یکی هزار الی
 دوهزار تازیانه زده‌اند. دو سه نفرشان هم نزدیک به موت هستند. پانزده سال هم بایست

حبس باشند. سوار شده رفتیم مهرآباد، پیش معبر الممالک. مهرآباد بسیار باصفا شده است.

چهارشنبه ۲۶ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۶

سوار شده رفتم منزل آجودان حضور. علاءالدوله، ناصرالدوله و حسن خان پیشخدمت شاه شهید بودند.

پنجشنبه ۲۷ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۶

سوار شده رفتم در خانه. در باغ به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. بعد هم رفتم عمارت خورشید، پیش مستوفی الممالک. امیر اعظم، سردار افخم، بهاءالدوله، امان الله میرزا (و) بعضی از صاحبمنصبها بودند.

امروز امیر اعظم که رئیس محاکمات عسگریه است، صاحبمنصبهای فوج هفتم شقاقی (را) که از دست امیر نظام و کسان او عارض هستند، رسیدگی و استنطاق می کند. میرزای استنطاق صدیق لشگر است. او از جانب امیر نظام وکالت دارد که با اینها گفت و گو بکند. من و سردار افخم را هم گفتند که در این مجلس حضور داشته باشیم و از اغلب انجمنها هم نماینده آمده بود. امان الله میرزا (و) وکیل الزعایای همدانی هم از مجلس شورای ملی آمده بودند. گفت و گو خیلی زیاد شد از هر طرف، من که سکوت داشتم ولی همین قدر در این روزنامه خودم می نویسم که امیر نظام اگر چه با من خیلی بدی، سابق کرده است، ولی حق را نباید از دست داد، بی تقصیر است ولی تمام مردم مغرض هستند، دست از هوای نفس خودشان بر نمی دارند، مقاصد شخصی دارند.

هفت هشت روز کار دارد تا درست مغرضین تاوان انجام کار خودشان را بدهند. یعنی هفت هشت روز صبح و عصر بایست رسیدگی بکنند.

از اخبار تازه اینست که: دیشب چند نفر دزد، رفته اند به خانه وزیر بانک روس؛

او خودش فهمیده است که در اطاقش صدا می آید؛ با یکی از دزدها طرف می شود. سه تیر تپانچه وزیر بانک خالی می کند؛ سه تیر، هم دزد و یک گلوله به پای وزیر بانک می خورد، ولی کمی پایش را خراش می دهد. اسباب ها را هم نمی برد.

جمعه ۲۸ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۶

امروز با اندرون، از صبح می رویم به شمیران باغ اعتصام السلطنه که پیش من گرو است، یعنی به بیع قطع خریده ام (و) مبلغی پول، پیش اوست. او هم حالا نیست. می رویم ببینیم اگر قابل است (و) به قدر پول ما ارزش دارد ضبط بکنیم.

سوار شده رانندیم. هنوز کسی شمیران نرفته است، به جز سفارت روس و انگلیس از فرنگی ها.

جاده اتومبیل «مرنار» را هم تا تجریش ساخته اند، ولی بالاتر هنوز ساخته نشده است، تا تجریش هم ناتمام است. زیر قلعهک ماشین زمین سفت کنی، مشغول زمین سفت کردن بودند. اسب های درشگه و مال اندرون رم کردند. اسب های کالسکه، اندرون را برداشتند، خیلی خداوند رحم فرمودند. اخبارات تازه: امروز در مسجد شاه، ملک المتکلمین و آقا سید جمال و بهاء الواعظین رفته بودند منبر. اول از ظل السلطان یک تلگرافی به انجمن نواب زده بودند از ترتیبات و نظم شیراز، خیلی مفصل و بسیار از او تعریف کرده بودند. استعفا هم کرده بود که من حالا پیر شده ام، می خواستم خدمتی به وطن بکنم. حالا مرا مرخص بکنید. انجمن ها خیلی از ظل السلطان تعریف کرده، گفته بودند که ما جاناً و مالاً حاضریم که خدمت به تو بکنیم. بعد، از امیر جنگ و امیر نظام خیلی بدگفته بودند و دیگر هیچ چیز برای آن دو نفر باقی نگذاشته بودند. هر فحش که بخواهید داده بودند. مردم را ترغیب کرده بودند آنها را بکشند.

شنبه ۲۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۶

رفتم در خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم، خیلی دیر مراجعت به منزل کردم. معطل امیراعظم شدم. او من را در اطاق وزرات خارجه که متعلق به اداره تشریفات است و رئیس آن اطاق هم مقتدرالملک است گذارد که خودش برود پیش وزراء بعد با هم برویم صرف نهار کنیم. مرا همان جا گذارد و خودش رفت نهار! تا بعد از ظهر ما آنجا ویلان و سرگردان بودیم.

عصری رفتیم امیریّه، حضور مبارک حضرت اقدس نایب السلطنه شرفیاب شده، بعد رفتم خدمت سرکار خاصه خانم.

از اخبار تازه امروز این است که: مشیرالسلطنه رئیس الوزراء و وزیر داخله شده است. مشیرالدوله استعفا کرده است، گویا وزراء اغلب تغییر میکنند.

خبر بزرگتر این است که: جمعی رفته اند به خانه عضدالملک، بست نشسته اند که ما امنیت نداریم؛ شاه هم که به مشروطیت همراهی نمی کند، جهتش این است که بعضی ها هستند که شاه را از مردم می رنجانند و نمی گذارند که شاه با مشروطه همراهی بکند. بایستی آن ها را از شاه دور کرد، کارها درست بشود. تا عمل سرحدات منظم بشود و مردم بدانند که شاه تقصیر ندارد. آن اشخاص که رفته اند از این قرارند. جلال الدوله، علاءالدوله، معین الدوله، معاون الدوله، قائم مقام، سردار منصور، قوام الدوله، وزیر نظام، امین الدوله، امیر نظام، حالا هم آنجا هستند.

یکشنبه سلخ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۶

رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شده، بعد رفتم به خانه عضدالملک به بینیم چه خبر است. دیدم جمعیت حضرات، خیلی بیشتر شده است، رفته رفته کار اهمیت پیدا کرده است و از اغلب انجمن ها نماینده فرستاده شده است که؛ با شماها در

این باب شریک هستیم. اغلب از وعاظ هم بودند؛ از قبیل آقا سید جمال، بهاء الواعظین و ملک‌المتکلمین و غیره.

به عدد اعیان و اشراف و سردارها، افزوده شد. یعنی هر کس که برای تماشای می‌آمد دیگر مراجعت نمی‌کرد.

باری اغلب مردم که می‌آمدند، نمی‌دانستند که چه بگویند و برای چه آمده‌اند. ویلان و سرگردان بودند. اگر کسی از یک نفر می‌پرسید که مقصود چیست می‌گفت من نمی‌دانم، صبر بکنید پیرسم. این طور بود. باری صحبت امنیت از میان رفت، فقط مطلب این شد که بایست این چند نفر دور شاه نباشند.

و آن‌ها: اولش امیر جنگ است، بعدش مؤقر السلطنه، امین‌الملک، مفاخرالملک، شاپشال‌خان، علی بیگ، مختارالدوله، مجلل‌السلطان و گویا یکی دوتای دیگر. باری ماندیم تا وقت نهار. نهار خیلی مفصلی عضدالملک تهیه کرده بود، صرف کردیم. خیلی هوا هم گرم بود. بعد رفتم توی تکیه که سرش پوشیده است. (آن جا را) آب و جارو کردند، چون هوایش بهتر بود، نشسته، رختخواب انداخته استراحت کردند. اغلب نخوابیدند، همین طور صحبت می‌کردند.

آصف‌الدوله هم بعد از نهار آمده ولی خیالش موافق حضرات نبود. خیلی نصیحت کرد و بد گفت، اما به جایی نرسید.

عصری سوار شدم، آمدم منزل. رفتم حمام. فوری مراجعت کردم. دیدم اوضاع غریبی است؛ آن قدر جمعیت هست که حد ندارد. از تمام انجمن‌ها لایحه می‌خوانند، واعظ نطق می‌کند، راه نیست که کسی عبور کند. متصل هم یا خود عضدالملک یا نماینده او که اغلب شاهزاده مؤیدالسلطنه باشد، پیغام می‌برد پیش شاه و جواب می‌آورد.

گفت و گو در گرفته است، کار نطق بالا گرفته، هر کس می‌رفت روی سکو می‌ایستاد و بنای نطق را می‌گذاشت. مردم هم زنده باد مرده باد می‌گفتند. متصل نماینده

انجمن‌ها بودند که لایحه می‌خواندند. گوش ما رفت از بس که لایحهٔ انجمن شنیدیم و هر پدر سوخته رفت بنای نطق را گذارد.

تا دو ساعت از شب رفته متصل کار مردم همین بود که این طرف او آن طرف می‌رفتند، که لایحه و نطق گوش بدهند. آخر مطلب به اینجا ختم شد که: «مردم شماها بروید، فردا بیآئید.» آقای عضدالملک و سایر وزراء و سردارها اهتمام خودشان را کرده‌اند، مطلب به یک جا رسیده است. اغلب از بزرگان هم امشب را اینجا هستند. شماها بروید فردا بیآئید. فوری مردم رفتند ولی معتبرین ماندند. صندلی زیادی دور حیاط گذارده بودند. مشغول صرف چای و قلیان بودند.

دوشنبه غره شهر جمادی الاول ۱۳۲۶

مجدداً رفتم به خانهٔ عضدالملک. نزدیک ظهر بود که رفتم آنجا. باز تمام انجمن‌ها بودند. جمعیت امروز دو مقابل دیروز بود. نطقین و واعظین مشغول نطق و خواندن لایحه انجمن‌ها بودند.

اکثر مردم برای صرف نهار، مراجعت به منزل هایشان کردند که عصر مجدداً برگردند. من هم سوار شده مراجعت به منزل کردم. عصری باز رفتم خانهٔ عضدالملک دیدم عجب هنگامه‌ای است! راه نیست کسی عبور کند.

نیم ساعت بیشتر معطل شدم که بلکه خودم را بتوانم داخل حیاط بکنم، نشد. بعد حسن خان، آقا میرزا عزیزالله، میرزا علی آقا، مهدی علی آمدند، هر طوری بود خودمان را داخل حیاط کردیم.

امروز عصر، تمام ادارات دولتی دست از کار کشیده و آمدند اینجا. اجزای وزارت داخله و خارجه، دیوانخانهٔ عدلیه، اغلب از بیوتات دولتی، اغلب از مدارس در واقع «گِرو» کردند. تماماً اینجا جمع هستند. باری هر اطافی که می‌رفتی مملو بود از

جمعیت. توی حیاط راه نبود؛ مشغول نطق و لایحه خواندن شدند. بهاء الواعظین (و) ملک المتکلمین رفتند روی صندلی ایستاده، مشغول حرف زدن شدند. الحق ملک بسیار خوب حرف می‌زد. تا یک ساعت از شب همین‌طور لاینقطع حرف می‌زدند، نطق می‌کردند. اغلب از نماینده انجمن‌ها گفتند آخر نتیجه چه شد؟ ملک گفت که عضدالملک اقدامات مجدانه خودش را با سایرین کرده‌اند، همین دو روز انشاءالله نتیجه گرفته خواهد شد.

اقدامات ایشان بارئیس الوزراء، همین فردا، یا پس فردا اصلاح امورات را خواهد کرد. از قرار معلوم شاه هم جدا ایستادگی دارد و می‌گوید، من این نوکرهایم را که به آنها اطمینان دارم و حفظ جان مرا می‌کنند، از دور خودم بیرون نخواهم کرد. به عضدالملک و سایرین هم گویا تغییر کرده بوده‌اند.

باری هر چند نفری دور هم نشسته بودند و یک چیزی می‌گفتند.

ملک رفت روی صندلی باز گفت مردم بروید باز فردا بی‌آئید و اتمام عمل را جدا مطالبه کنید.

از یک ساعت از شب رفته، بنای رفتن را گذاردند. دو ساعت از شب رفته سوار شدم، رفتم امیریه خدمت حضرت آقا شرفیاب شدم. در خانه سرکار سرورالدوله بودند، شاهزاده مشهدی هم بودند. تا ساعت پنج و نیم از شب رفته آنجا بودم. آقا هم کاغذی به شاه نوشت، که این حضرات آخر، کار خودشان را پیش خواهند برد. پس حالا خوب است من بی‌آیم این‌ها را بیرون کنم که مردم از من راضی بشوند.

کاغذ را نوشته همان شبانه فرستاد.

امروز عصر آقا سید عبدالله هم آمد و به مردم امیدواری می‌داد.

هیچ راه نیست که کسی بتواند داخل خانه بشود. هر کس را که می‌خواستی بود. به یک زحمتی داخل شدم که حد نداشت. امروز آقا سید محمد مجتهد (و امام جمعه) (و) ظهیرالاسلام هم بودند.

یک حیاط کوچکی دارد عضدالملک که سابق بر این نارنجستان بوده است. درخت‌هایش خشک شده است، و حالا درخت مرکبات ندارد و حیاط شده است. اعیان (و) اشراف (و) وزراء در آن حیاط و اطاق‌های جنبی‌اش منزل دارند.

برخاسته رفتم امیریّه، حضور حضرت اقدس، به‌بینم جواب کاغذهای دیشب چه شده، بعد که شرفیاب شدم معلوم شد شاه فرموده است که من حضرات را تبعید نخواهم کرد. باری «پرنس دادیان» هم خدمت آقا بود.

بعد سوار شده آمدم خانه عضدالملک دیدم جمعیت دیگر دخیلی به صبح و این دو روزه ندارد. تا پشت‌بام هم جمعیت پر است، به طوری که پشت‌بام هم نمی‌شود رفت. به هزار معرکه خود رابه پشت‌بام رساندم. معلوم شد که شاه خواهش‌های این‌ها را قبول کرده، تماماً را. ملک هم آمده پشت‌بام، دستخط شاه را خوانده بود و مردم دست می‌زدند. و فریاد می‌کردند. ازدحام غریبی بود. در واقع آخرکار بود که من رسیدم. بعد با سردار منصور و ظهیرالسلطان که در این چند روزه سعی می‌کرد و پیغامات عجیب و غریب برای شاه می‌داد، پشت‌بام به پشت‌بام آمدم تا از درِ کارخانه عضدالملک آمدم پائین توی حیاط، مردم بیخودی اظهار خوشوقتی می‌کردند.

وزیر دربار هم دیروز استعفا کرده، آمده اینجاست. اگر چه اسبق‌الملک پسرش را گفتند نباشد؛ ولی ناچاراً آمده اینجاست.

خلاصه، رفتیم توی همان حیاط کوچک نشستیم، تمام آنجا جمع بودند. دسته دسته انجمن‌ها می‌آمدند و اظهار تشکر و خشنودی می‌کردند از این اقداماتی که حضرات کرده‌اند. و می‌رفتند و می‌گفتند که (اگر) حکماً این اشخاص از درب خانه

رفته‌اند که ما هم می‌رویم. جواب می‌گفتند که بلی.

مجلل‌السلطان و مختارالدوله را بی‌تقصیر کرده، آنها را گفته‌اند که جزء این اشخاص نیستند.

باری مردم بنای رفتن را گذاردند. من هم سوار شده، آمدم امیریه، حضور حضرت اقدس آقا. سردار ناصر و سعدالملک آنجا بودند. بعد سوار شده آمدم رو به منزل. در بین راه گرد و خاک زیادی ما را گرفت، یعنی طوفان سختی شده، باران هم گرفت.

چهارشنبه ۳ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۶

سوار شدم، رفتم در خانه. سر راه رفتم خانه علاءالدوله. مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک و شاهزاده مؤیدالسلطنه و چند نفر از اجزای وزارت خارجه آنجا بودند. قدری نشستند، بعد برخاسته رفتم در خانه. شاه تب کرده است، بیرون نمی‌آید.

آدم خان جلال‌الدوله، قدری صحبت کرده آمدم منزل. عصری امیراعظم آمد. با او سوار اسب شده رفتم گردش، پشت باغ ظل‌السلطان، هرمز میرزا و بعضی از آدم‌های جلال‌الدوله را دیدم. ایستاده با آنها صحبت کردیم.

یکمرتبه دیدم پشت خندق، صدای تفنگ زیادی می‌آید، که اسباب هیجان مردم شده بود و بعضی‌ها فرار می‌کردند. بعضی‌ها می‌رفتند ببینند که چه خبر است. باری من و هرمز میرزا رفتم ببینیم چه خبر است.

وقتی که رفتم دیدم سربازهای ملی هستند، مشق تیراندازی می‌کنند، و از انجمن برادران سرچشمه هستند. یک نفر از آنها اصرار کرد که شما هم بایست تیر بباندازید. من هم تفنگ «ورندل» را گرفتم، سه تیر انداختم، دو تیرش را زدم. اغلب از آنها هم خوب می‌زدند. اغلب هم تفنگ‌های خوب داشتند.

باری بعد سوار شده آمدم منزل.

علاء السلطنه وزیر امور خارجه شده است. امیرجنگ هم رفته است سفارت دولت روس؛ اظهار تبعیت می‌کند. ششصد هزار تومان مطالبه طلب خودش را از دولت می‌کند که «به من بدهید من را بیرون بکنید.» روس‌ها هم از او حمایت دارند.

پنجشنبه ۴ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۶

سوار شده رفتیم رو به درِ خانه. نزدیک به درِ خانه که رسیدیم، یکمرتبه دیدم از سمت درِ خانه، درشکه است و کالسکه که فرار می‌کنند. مردم رو به ما می‌دوند. و از طرف پائین رو به بالا فرار می‌کنند. هر کس که چشمش به این‌ها می‌افتد جهت را نپرسیده، از آنها که جهتش را می‌دانند، بیشتر فرار می‌کنند.

من تماشای مردم را می‌کردم که بینم چه خبر است. یکمرتبه میرزا علی آقا که جلوی کالسکه من بود گفت، آقا ملاحظه بکنید، ببینید سربازها با سرنیزه و تفنگ به دست، رو به بالا چطور می‌آیند.

تا من آمدم بینم چه خبر است، دیدم کالسکه‌چی من هم سر کالسکه را برگرداندید به سرعت هر چه تمام‌تر، رو به منزل.

پشت سر ما هم کالسکه مشیرالدوله، خودش و برادرش نشسته بودند آنها هم مثل برق می‌رفتند.

من دیگر چیزی نفهمیدم و رسیدم منزل.

اول جهتش را می‌نویسم، بعد از وضع و حالت شهر خواهم نوشت: شاه می‌خواسته است برود شمیران و به کسی خبر نکرده بوده است. کالسکه را هم به اسم ملکه که می‌خواهد سوار بشود آورده بودند. سربازهای سیلاخوری را هم خبر کرده بودند قزاق را هم خبر کرده بودند.

غفلتاً شاه سوار شده بوده است و چون سربازخانه فوج سیلاخوری، در دروازه حضرت عبدالعظیم است. و آن‌ها از توی بازار آمده بودند اسباب وحشت مردم شده بودند. قزاق‌ها هم تماماً در شهر سواره گردش کرده بودند و بیشتر اسباب وحشت فراهم آمده بوده است. اصل مقصود این بود.

شاه هم فوری سوار شده، از توی میدان مشق و از دروازه یوسف آباد و از پشت شهر آمده بودند به باغشاه.

ولی از شهر بنویسم: تمام بازارها یکمرتبه بسته شد، هر کسی یک حدسی می‌زد؛ هر کسی از یک طرف فرار می‌کرد؛ یکی می‌گفت که می‌خواهند بریزند به مجلس، یکی می‌گفت شاه حکم کرده بروند، علاءالدوله و جلال‌الدوله و سایر اشخاصی که اسباب رفتن (مردم) را به خانه عضدالملک فراهم آورده‌اند، آنها را بگیرند. آنها هم در خانه‌هایشان استعداد جمع می‌کرده‌اند.

از تمام انجمن‌ها تفنگ‌هایشان را برداشته، رو به مجلس می‌دویدند. باز مسجد را سنگر کردند. روی گلدسته‌ها می‌رفتند ولی هیچ مقصود معلوم نبود. به طوری شهر به هم خورد که حد نداشت. مردم بی‌جهت می‌دویدند و فریاد می‌زدند. وضع غریبی بود. بیشتر وقتی که مردم فهمیدند خبری نیست، خودشان را درست می‌کردند، فشنگ زیادی به خودشان می‌بستند؛ تفنگ به دست می‌آمدند به مجلس؛ بعد از این که مطمئن می‌شدند که خبری نیست. باری، ما که خوب فهمیدیم که تفصیل از چه قرار است.

سوار شدم رفتم خانه علاءالدوله، دیدم وزیر نظام، قائم‌مقام، معاون‌الدوله، معین‌الدوله، سردار منصور، آنجا جمع هستند، ولی رنگ و رو ندارند. به طوری وحشت آنها را گرفته است که حد ندارد و آدم‌هایشان را جمع کرده‌اند و تفنگ به دستشان داده‌اند. توپ ظهر که در رفت، هر یک، یک ذرع از جای خودشان پریدند. بعد ظهیرالسلطان آمد غرق آهن و فولاد.